

تُخشان؛ تصحیح واژه‌های تصحیف‌شده در شاهنامه

سجاد آیدنلو (دانشیار دانشگاه پیام نور اورمیه)

تقدیم به دکتر سید مصطفی موسوی

نخستین کاشف و معرف شاهنامه نسخه سن‌ژوزف بیروت

در شاهنامه پس از نقاری که میان بهرام چوبینه و هرمزدِ نوشین‌روان پیش می‌آید و پهلوان به رهنمونی گوری به دیدار زنی تاجدار و ناشناس می‌رود، با بزرگان لشکر خویش دربارهٔ آزدگی‌اش از شاه سخن می‌گوید و مهتران او را به گردنکشی در برابر هرمزد و گرفتن تاج و تختِ شهریاری برمی‌انگیزند، اما گردیه خواهر پهلوان و روشن‌روان بهرام از این اندیشه و سخنان برادر و یارانش برآشفته می‌شود. بیت مربوط در شاهنامه تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکارانشان چنین است:

ز گفتارشان خواهر پهلوان همی بود پیچان و تیره‌روان

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۶۰۰، بیت ۱۶۰۷)

دربارهٔ واژه «پیچان» در نسخه‌بدل‌ها فقط ضبط دست‌نویس توپقاپوسرای (۹۰۳ قمری) (با علامت «س ۲») داده شده که «تُجشان» (حرف اول بدون نقطه) است (← فردوسی ۱۳۸۶، ج ۷، ص ۶۰۰، زیرنویس ۱۴). از اینجا می‌توان گفت که نگاشته دیگر نسخه‌های

استفاده‌شده در تصحیح دفتر هفتم چاپ دکتر خالقی مطلق «پیچان» بوده که در متن نیز انتخاب شده‌است.

از دست‌نویس‌هایی که چاپ عکسی (نسخه‌برگردان) آن‌ها تا امروز منتشر شده، ضبط نسخه‌های بریتانیا / لندن (۶۷۵ قمری) (فردوسی ۱۳۸۴، برگ ۲۶۲ الف)، سعدلو (احتمالاً از سده هشتم) (فردوسی ۱۳۷۹، ص ۹۰۲) و حاشیه ظفرنامه (مستوفی ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۵۱۱) «پیچان» است و در دست‌نویس نویافته سن‌ژوزف بیروت (احتمالاً اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم قمری) وجه «بخشان» آمده‌است:

... / همی بود بخشان و تیره‌روان

(فردوسی ۱۳۸۹، ص ۱۷۳)

بنداری این بیت را ترجمه نکرده و در همه چاپ‌های معتبر، نیمه‌معتبر و سنگی بررسی‌شده در این مقاله (جیحونی، مسکو، قریب، ژول مول، قریب - بهبودی، کزازی، دبیرسیاقی، بروخیم، کلاله خاور، بمئی و اولیا سمیع شیرازی)^۱ ضبط موردنظر، مانند تصحیح دکتر خالقی مطلق و همکارانشان «پیچان» است.

برای اهل فن کاملاً روشن است که صورت «بخشان» در نسخه سن‌ژوزف ضبط دشوارتری است که در نسخه‌های دیگر و به دنبال آن چاپ‌های شاهنامه به «پیچان» ساده شده و فقط وجه مصحفی از آن در دست‌نویس توپقاپوسرای (۹۰۳ قمری) حفظ شده‌است. در اینجا دو پرسش اساسی ایجاد می‌شود که اولی مقدر و مربوط به روش‌شناسی تصحیح است و دومی در واقع جمله / سؤال کلیدی مقاله و نقطه آغاز بحث و بررسی است. پرسش مقدر نخست این است که آیا در کاربردهای دیگر «پیچان» در شاهنامه باز نسخه‌بدلی مشابه ضبط دست‌نویس‌های سن‌ژوزف و توپقاپوسرای دیده می‌شود که در آن‌ها نیز احتمال تصحیف و ساده‌گردانی متن وجود داشته باشد؟ پاسخ این است که تا جایی که نگارنده همه موارد استعمال «پیچان» را استخراج و در نسخه‌بدل‌های چاپ دکتر خالقی مطلق و همکارانشان و نیز چاپ عکسی دست‌نویس سن‌ژوزف بررسی کرده‌است چنین موردی دیده نمی‌شود، ولی چون در این مقایسه، دو نسخه سعدلو و حاشیه ظفرنامه بررسی نشده استقصا کامل

۱. برای دیدن مشخصات این چاپ‌ها به کتابنامه مقاله مراجعه شود.

نیست و نمی‌توان حکم کلی صادر کرد. اما سؤال دوم و اصلی این است که آیا ضبط «بخشان» در نسخه سن‌ژوزف - که گفتیم در قیاس با «پیچان» غالب نسخه‌ها و چاپ‌ها دشوارتر است - صورت درست و اصیلی است؟ و اگر این‌گونه است چه معنایی دارد؟ قبل از بررسی موضوع باید یادآوری کرد که دکتر خالقی مطلق در نخستین معرفی خود از نسخه سن‌ژوزف، ضمن اشاره به بودن صورت «بخشان» در این دست‌نویس به‌جای «پیچان» در تصحیح خودشان، با گذاشتن علامت «؟» پرسش و ابهام خویش را درباره «بخشان» نشان داده‌اند (← خالقی مطلق ۱۳۸۸، ص ۱۹۸).

از کاربرد «بخشان» به‌جای «پیچان» در نسخه سن‌ژوزف و فحوای بیت‌ها و داستان دانسته می‌شود که این واژه در معناهایی مانند «آزرده»، «غمناک»، «خشمگین» و «پژمرده» استعمال شده‌است، از همین رو لازم است که مهم‌ترین فرهنگ‌های فارسی از نظر ثبت این لغت و نیز دیگر واژه‌های شبیه و مرتبط با آن - به لحاظ املا و معنا - بررسی شود تا بتوان نتایج حاصل را مبنایی برای تشخیص ضبط و معنای درست و دقیق این واژه در شاهنامه قرار داد.

در لغت فرس (اسدی ۱۳۶۵) واژه «بخشان» به معنای «گدازان» و «لرزان» با شاهدی از معروفي بلخی آمده‌است:

ای ترک به حرمت مسلمانی زین بیش به وعده نه بخشانی

در زیرنویس هم اشاره شده که در سایر نسخه‌ها صورت‌های «بخسان» و «پخسان» به‌جای آن آمده (← اسدی ۱۳۶۵، ص ۱۹۹ و زیرنویس ۶). در دست‌نویس لغت فرس در سفینه تیریز (۷۲۰-۷۲۳ قمری) نیز ضبط واژه «بخشان» است (← صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۸۷).

در تصحیح مرحوم استاد اقبال آشتیانی از این فرهنگ، «بخسان» به معنای «گدازان» در متن انتخاب و افزون بر بیت معروفی - البته با ضبط «نبخسانی» در قافیه مصراع دوم - این بیت رودکی هم آمده‌است:

از او بی‌اندهی بگزین و شادی با تن‌آسانی به تیمار جهان دل را چرا باید که بخشانی

در نسخه‌بدل‌ها نیز وجوه «پخسان» و «بخشان» با معنی‌های «فراز هم ترنجیده بُود از غم یا از درد»، «گداخته» و «گدازان» و «فراهم ترنجیده بُود از غم» داده شده‌است (← اسدی ۱۳۹۰، ص ۳۷۱ و زیرنویس ۱).

در دیوان رودکی و بیت‌های گردآوری‌شده از معروفی بلخی ضبط کلمه‌های موردبحث، مانند لغت فرس (تصحیح عباس اقبال) «بخسانی» و «نبخسانی» است (← رودکی ۱۳۷۸، ص ۱۰۰؛ لازار ۱۳۴۱، ص ۱۳۶؛ مدبری ۱۳۷۰، ص ۱۴۵).^۱ در این باره باید گفت که در برخی متن‌های فارسی کلمه‌هایی از مصدر «بخسیدن»، «بخسودن»، «بخساندن / بخسانیدن» و «بخسیدن» (با «س» و نه «ش») به معنی «گداختن»، «پژمرده شدن»، و «آزردن» ساخته شده است (← حسن‌دوست ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۵۳؛ منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ص ۷۵) و «بخسان» (با «س») از این مصدر وجه نادرستی نیست. در لغت‌نامه واژه‌های مذکور در بیت‌های رودکی و معروفی به ترتیب «بخسانی» و «نبخسانی» ضبط شده است (← دهخدا و دیگران ۱۳۷۷، ذیل «بخسانیدن»).

از نظر اصول فرهنگ‌نویسی باید این نکته را هم افزود که «بخشان» یا «بخسان» صفت فاعلی است. این از ساختار کلمه و معنای داده‌شده برای آن‌ها در لغت فرس آشکار است، ولیکن در هر دو شاهدهی که برای این واژه نقل شده، کلمه کاربرد فعلی دارد و در آن‌ها صورت صفت فاعلی یا ماده ثبت‌شده در فرهنگ دقیقاً استعمال نشده است.

واژه مرتبط دیگر در لغت فرس «بخس» به معنای «پژمردن مردم بود از تبش یا از غمی» با این شاهد از آغاچی است:

ای نگارین ز تو رهیت گسست دلش را گو بیخس و گو بگداز

(اسدی ۱۳۶۵، ص ۱۲۳)

در چاپ عباس اقبال، نسخه بدل «بخس» هم برای آن آمده است (← اسدی ۱۳۹۰، ص ۱۹۳، زیرنویس ۲).

هندوشاه نخجوانی در صحاح الفرس (سده هشتم قمری)، «بخسان: گداختن و گدازان» را با بیتی که در لغت فرس به نام معروفی است با تغییری اندک در ضبط مصراع دوم به نقل از عنصری آورده است:

... / کم بیش به وعده‌ها نبخسانی

(نخجوانی ۱۳۵۵، ص ۲۳۳).

۲. دکتر جعفر شعار در توضیح بیت رودکی «بخسانی» را از مصدر «بخساندن» (= زخمی کردن با دندان؛ ساییدن گرفته‌اند).

او در جای دیگر «پخشان» را به معنی «فراهم‌آمده از غم یا از درد» و با شاهدی از رودکی، که در لغت فرس چاپ عباس اقبال هم هست، اما با تغییر قافیه ذکر کرده‌است:
... / به تیمار جهان دل را چرا باید که پخشانی

(همان، ص ۲۳۵).

در این فرهنگ کهن، برای بیت آجایی که در لغت فرس ذیل «بخس» با نسخه‌بدل «بخس» در تصحیح عباس اقبال آمده، دو صورت «تخس» (همان، ص ۱۴۲) و «پخس» (همان، ص ۱۴۱) به‌طور جداگانه مدخل شده و در توضیح «تخس» آمده‌است:
بتای معجم در بعضی از نُسَخها «تافتن دل است از غم (و سختی)» و پخس (به) پی سه نقطه همین معنی دارد و مستشهد هر دو لغت بیت آجایی است، چنان‌که در ذکر «پخس» آورده شد و فرق بیش ازین نیست که آنجا به «پی» است بسه نقطه (و اینجا بتا بدو نقطه). والله اعلم (بالحقایق) (همان، ص ۱۴۲).

محمدبن هندوشاه نخجوانی لغت «پخش» به معنای «پژمرده» و «سست» را هم که صورت دیگری از دو لغت پیشین است ثبت کرده (← همان، ص ۱۴۸).

وجود ضبط‌ها و وجوه گوناگون «بخسان»، «پخشان»، «تخس»، «پخس» و «پخش» در این فرهنگ، به‌ویژه با توجه به توضیح مؤلف ذیل «تخس» به‌خوبی نشان‌دهنده اختلاف نظر فرهنگ‌نویسان گذشته درباره صورت اصلی و درست این واژه‌ها و احتمال روی دادن تصحیف در آن‌هاست. ظاهراً به همین دلیل است که هیچ‌یک از صورت‌های «بخسان»، «پخشان»، «پخسان»، «پخشان»، «بخس»، «تخس»، «پخش»، و... در فرهنگ قواس (← قواس غزنوی ۱۳۵۳، تألیف اواخر سده هفتم یا اوایل سده هشتم قمری در هند)، که از لغت‌نامه‌های کهن فارسی است، نیامده‌است.

در فرهنگ‌نامه زفان گویا و جهان پویا (سده ۸ قمری) «بخسان» به معنای «گرازان» آمده (← بدرالدین ابراهیم ۱۳۸۱، ص ۳۴) که شاید تحریفی از «گدازان» مذکور در لغت فرس باشد. همچنین «پخش» با معنای «عشوه» و «رنج» و «گداز» ثبت شده‌است (← همان، ص ۴۵). «پخش» در معنی «رنج» و «گداز» همان «بخس»، «تخس»، و «پخس» در فرهنگ‌های دیگر است.

شرفنامه مینری (سده نهم قمری) ذیل «پخسایدن» و «پخسیدن» نوشته‌است:

... و قیل با بء تازی بخسانیدن کسی را در رنج داشتن و بخسیدن خود را و یا دیگری را در رنج داشتن و اندوه کردن و گداختن (قوام فاروقی ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۵۲).
در فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (۷۴۴-۷۴۵ تا ۹۹۳ قمری) «بخشان: فراهم ترنجیده و لرزان بُود از غم و اندوه» ضبط شده‌است و مصحح در زیرنویس به نقل از نسخه‌های لغت فرس و نیز مجموعه الفرس و معیار جمالی صورت‌های «بخسان»، «پخسان»، «پخسان»، و «لخسان» را هم داده‌اند (← فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار ۱۳۸۰، ص ۵۸ و زیرنویس ۴). در این فرهنگ «بخس» هم آمده که مؤلف معنای آن را «پژمرده و فراهم‌آمده از غم» ذکر کرده‌است (← همان، ص ۴۹) (صورت دیگری از «نخس»، «پخس»، و «پخش»).

اوبهی فقط صورت «بخسان: فراهم‌آمده و رنج‌دیده و لرزان بُود از غم» را نوشته‌است و نیز ضبط‌های «بخس: پژمرده و درهم‌شده» و «پخس: پژمردگی بُود مردم را از غمی و المی» (← اوبهی هروی ۱۳۶۵، ص ۷۰، ۸۲ و ۳۵۸).

در فرهنگ عجایب‌اللغه (سده دهم قمری در قلمرو عثمانی) واژه «پخسان» دو بار مدخل شده و به ترتیب معنای «پخسیده از درد و غم» و «لرزان و گدازان» برای آن نوشته شده‌است (← ادیبی ۱۳۸۹، ص ۱۱۳ و ۱۱۴). در فرهنگ فارسی حسین وفایی (سده دهم قمری در چین) نیز دگرسانی‌ها و تصحیفات مشابه صحاح الفرس دیده می‌شود. حسین وفایی یک بار «بخسان» را به معنای «گداختن و گدازان» آورده و بیت معروفی بلخی را با ضبط مصراع دوم به صورت «کم بیش به وعده‌ها بُخسانی» به نام عنصری نوشته‌است (← حسین وفایی ۱۳۷۴، ص ۴۵). بار دیگر «پخشان» را در معنی «فراهم‌آمده بُود از غم یا از درد» با شاهدی از رودکی (مذکور در لغت فرس چاپ عباس اقبال) و طبعاً تغییرقافیۀ آن به «پخشانی» نقل کرده‌است (← همان، ص ۵۵). وی همچنین صورت‌های «بخس: پژمرده» با شاهدی از فخری^۱، «پخس: پژمرده از غم یا نیستی» و «تخس: تافتن دل» را نیز ثبت کرده‌است (← همان، ص ۳۵، ۵۲ و ۶۳).

در سرمة سلیمانی (سده یازدهم قمری)، «بخسان» دو بار ضبط شده؛ نخست به معنای «گداختن و گدازان» و در توضیح دوم:

۳. جان چون ندهد دشمن این شاه به بد روز / زان سان که دلش گشت ز آسیب فنا بخس

«به معنی فراهم کشیدن و پژمرده شدن و لرزان نوشته اند و سخن استادان دلیل است بر یکدیگر و از هم پاشیدن زیرا به بای فارسی گفته‌اند» (اوحدی بلیانی ۱۳۶۴، ص ۳۸ و ۳۹).
در این فرهنگ چهار وجه «بخس»، «پخس»، «پخشان» و «تخس» هم به معنای «پژمردن و تافتن دل» آمده‌است (← همان، ص ۳۲، ۵۱، ۵۲ و ۶۳).

در فرهنگ جهانگیری (سده یازدهم قمری) دو گونه «بخس: پژمرده» و «پخس: گدازش و کاهش دل» به کار رفته‌است (← انجو شیرازی ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۷۳۶ و ۷۴۱).
در فرهنگ جعفری (سده یازدهم قمری) «پخشان» به معنای «پژمرده و فراهم‌آمده و رنجیده‌شده» و دو ضبط «بخس: پژمرده» و «تخس: گرمی دل از غم» آمده (← مقیم تویسرکانی ۱۳۶۲، ص ۹۱، ۱۰۳ و ۱۲۴).

برهان قاطع (سده یازدهم قمری) دو صورت «پخشان» و «پخشان» به معنی «پژمرده، رنج‌دیده و گدازان» را آورده و نیز چهار ضبط «بخس»، «پخس»، «پخشان» و «تخس» را به معنای «پژمردن و تافتن دل» (← برهان ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۲۴۰، ۳۷۱، ۳۷۲ و ۴۷۵).

در فرهنگ رشیدی (سده یازدهم قمری) و غیث‌اللغات (سده سیزدهم قمری) به ترتیب فقط «پخس: گدازش و کاهش از غم» و «بخس: گداخته و پژمرده» ضبط شده‌است (← حسینی مدنی تتوی ۱۳۸۶، ص ۱۸۴؛ رامپوری ۱۳۶۳، ص ۱۲۰)، اما در فرهنگ آندراج (سده سیزدهم و چهاردهم قمری) صورت‌های «پخشان»، «پخشان»، «پخشان»، «بخس»، «پخس» و «تخس» (← محمدپادشاه ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۶۱۶ و ۶۱۷؛ ج ۲، ص ۸۸۷ و ۱۰۴۸).

از میان فرهنگ‌های معاصر، در فرهنگ نفیسی سه صورت «پخشان»، «پخشان»، و «پخشان» را به معنای «پژمرده» و «غمگین» آمده و نیز سه وجه «بخس»، «پخس»، و «تخس» به معنی «آزردگی و گدازش بدن» را به‌دست داده‌است (← نفیسی ۱۳۵۵، ج ۱، ص ۵۴۲ و ۷۱۵؛ ج ۲، ص ۸۲۷).

در لغت‌نامه هم سه گونه «پخشان»، «پخشان»، و «پخشان» ضبط شده و برای واژه‌های مرتبط دیگر پنج وجه «بخس»، «پخس»، «پخشان»، «تخس»، و «تخس» آمده‌است. در این فرهنگ «تخس» صورتی از «تخس: تافتن دل از غم» دانسته شده و شاهدی از فردوسی به‌دست داده‌اند^۱ (← دهخدا و دیگران ۱۳۷۷، ذیل هریک از این لغت‌ها).

در فرهنگ فارسی دو صورت «بخسان» و «پخسان» آمده و نیز ضبط‌های «بخس»، «پخس»، و «تخس» (← معین ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۷۶، ۷۰۴ و ۱۰۴۹).
 در فرهنگ لغات ادبی چهار وجه «بخس»، «پخس»، «تخس» (← ادیب طوسی ۱۳۸۸ الف، ج ۱، ص ۷۸ و ۱۶۵) و در فرهنگ لغات بازیافته «تخس: تند و برافروخته» (← همو ۱۳۸۸ اب، ص ۵۲) وارد شده‌است.
 سرانجام در فرهنگ بزرگ سخن «بخسان»، «پخسان»، «بخس»، و «پخس» ضبط شده‌است (← انوری ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۳۷ و ۱۲۷۹).

جدول ضبط واژه‌های بررسی‌شده در برخی فرهنگ‌ها^۱

تخس	تخس	بخس	پخس	بخس	پخسان	لخسان	بخشان	پخسان	بخشان	پخسان	بخشان
				*	*			*	*		۱
			*					*	*	*	۲
	*	*	*				*			*	۳
		*								*	۴
				*	*	*		*	*	*	۵
			*	*						*	۶
								*			۷
	*		*	*			*			*	۸
*		*	*	*						*	۹
	*			*						*	۱۰
*		*	*	*				*		*	۱۱
			*								۱۲
				*							۱۳
	*			*			*	*		*	۱۴
	*		*	*			*	*		*	۱۵
*	*	*	*	*			*	*		*	۱۶

→

در تصحیح دکتر خالقی مطلق قافیۀ مصراع دوم «رخش» است و البتّه در زیرنویس نسخه‌بدل «تخس» از یک دست‌نویس و «تخس» (بدون نقطه حرف اول) از پنج نسخه برای آن داده شده‌است (← فردوسی ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۳۲۷، بیت ۴۲۸ و زیرنویس ۲۰).
 ۱. نام هر فرهنگ با شماره مشخص شده و زیر جدول، نام هریک، با توجه به شماره آن در جدول، آمده‌است.

	*		*	*				*		*	۱۷
*	*		*	*							۱۸
			*	*				*		*	۱۹
۴	۸	۵	۱۲	۱۶	۲	۱	۵	۱۱	۳	۱۴	

۱. لغت فرس و نسخه‌بدل‌ها (اسدی ۱۳۶۵)
۲. لغت فرس و نسخه‌بدل‌ها (اسدی ۱۳۹۰)
۳. صحاح‌الفرس (نخجوانی ۱۳۵۵)
۴. فرهنگنامه زفان گویا و جهان پویا (بدرالدین ابراهیم ۱۳۸۱)
۵. فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار و نسخه‌بدل‌ها (۱۳۸۰)
۶. تحفة‌الاحباب (اوبهی هروی ۱۳۶۵)
۷. عجائب‌اللغه (ادیبی ۱۳۸۹)
۸. فرهنگ فارسی (حسین وفایی ۱۳۷۴)
۹. سرمه سلیمانی (اوحدی بلیانی ۱۳۶۴)
۱۰. فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی ۱۳۵۱)
۱۱. برهان قاطع (برهان ۱۳۶۱)
۱۲. فرهنگ رشیدی (حسینی مدنی تتوی ۱۳۸۶)
۱۳. غیث‌اللغات (رامپوری ۱۳۶۳)
۱۴. فرهنگ آندراج (محمدپادشاه ۱۳۶۳)
۱۵. فرهنگ نفیسی (نفیسی ۱۳۵۵)
۱۶. لغت‌نامه (دهخدا و دیگران ۱۳۷۷)
۱۷. فرهنگ فارسی (معین ۱۳۷۱)
۱۸. فرهنگ (ادیب طوسی ۱۳۸۸ الف؛ ادیب طوسی ۱۳۸۸ ب)
۱۹. فرهنگ بزرگ سخن (انوری ۱۳۸۲)

از میان صورت‌های متعدد و متنوع موجود در برخی از فرهنگ‌های مهم فارسی غیر از «بخشان» - که عین ضبط نسخه سن‌ژوزف در بیت مورد بحث شاهنامه است و «پخشان» که وجهی شبیه آن است - و البته هر دو نیز بسامد کمتری در فرهنگ‌های بررسی‌شده دارند - دو گونه «بخسان» و «پخشان» با موارد استعمال بیشتر مشابه «بخشان» دست‌نویس شاهنامه است.

نکته مهم در این میان این است که در هیچ‌یک از فرهنگ‌های دیده‌شده، برای صورت‌های «بخشان» و «پخشان» در ساختار صفت فاعلی شاهد کاربرد داده نشده‌است. برای «پخشان» فقط در فرهنگ آندراج (محمدپادشاه ۱۳۶۳) و لغت‌نامه (دهخدا و دیگران ۱۳۷۷) بیتی از فرخی سیستانی آمده‌است که، در حدود جست‌وجوهای نگارنده، ظاهراً

یگانه شاهد استفاده از این واژه با این حالت دستوری (صفت فاعلی) در متن‌های فارسی است و از این نظر درخور توجه است:

شاه ایران از آن کریم‌تر است که دل چون منی کند پخسان

(فرخی ۱۳۸۵، ص ۲۶۹).

نسخه‌بدل‌های «پخسان» در دیوان چاپ‌شده فرخی «زنجان» و «بحسنان» است که صورت دوم می‌تواند ضبط محرف و نیز تصحیف‌شده «پخشان» یا احتمالاً صورت درست دیگر باشد. به نظر علی‌اکبر دهخدا «پخسان» در این بیت وجه درستی است و «پخشان» را در فرهنگ‌های فارسی ظاهراً باید مصحف آن دانست (← دهخدا و دیگران ۱۳۷۷، ذیل «پخسان») اما هنینگ در مقاله‌ای، ذیل ریشه *paxš به معنای «رسیدن (بلوغ)» و «پژمردن»، برخلاف نظر دهخدا، معتقد است که لغت‌های «پخس»، «پخسان»، و «پخشینه» در متن‌ها و فرهنگ‌های فارسی تصحیف‌شده «پخش»، «پخشان»، و «پخشینه» است (← HENNING 1977, p. 174؛ و نیز ← حسن‌دوست ۱۳۸۳، ص ۲۵۳؛ منصور و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ص ۷۵).

براساس این نظریات و با ملاحظه ضبط دست‌نویس سن‌ژوزف و نیز وجوه گوناگون مضبوط در فرهنگ‌های فارسی، ظاهراً باید یکی از گونه‌های «پخشان»، «پخشان» یا «پخسان» را در شاهنامه ضبط درست و اصلی دانست، ولی نگارنده برای ضبط واژه در بیت مورد بحث فردوسی پیشنهاد دیگری را مطرح می‌کند و آن صورت «تُخشان» (toxšān) است. پیش از پرداختن به قراین و مستندات طرح این پیشنهاد ضروری است که با ساخت، معنا و ریشه این واژه پیشنهادی آشنا شویم:

«تُخشان» صفت فاعلی از مصدر «تُخشیدن» است (تُخش + ان). ریشه، معنا و صورت‌های کاربرد این لغت در زبان‌های هندوایرانی چنین است:

> فارسی میانه: -tuxš «کوشیدن» > ایرانی باستان: -tuxša* مشتق از ریشه -tauk «خم کردن»، «خم شدن»، «در هم فشردن شدن»، «رنج کشیدن»، «تلاش کردن»؛ (-tuxš > -tuk-s*)؛ اوستایی: -θwaxš «کوشیدن»، «تقلا کردن»؛ فارسی باستان: taxš «کوشیدن»؛ سنسکریت: -tvaks «آفریدن»، «زور»، «توان»؛ فارسی میانه ترفانی و پارتی: -tuxš «کوشیدن»؛ سغدی: -ndwxs «به‌شدت تلاش کردن»؛ آسی (ایرونی):

txxt : tuxyn (دیگوری): tuxt : toxun «پیچیدن»، «بستن»، «محکم کردن»؛ تاجیکی: tuxs «اضطراب»، «تشویش»، tuxsidan «مضطرب بودن» (← بویس ۱۳۸۶، ص ۱۴۳؛ حسن‌دوست ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۳۰؛ قریب ۱۳۷۴، ص ۴۵؛ مکنزی ۱۳۸۳، ص ۱۴۹؛ منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ص ۱۰۲ و ۱۰۳؛ هرن و هوبشمان ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۷۳ و ۴۷۴؛ Bartholomae 1961, p. 793; Cheung 2007, p. 400-401; Nyberg 2003, vol. 2, p. 196-197). چئونگ نوشته‌است که «تُخشیدن» با ریشه هندوایرانی، منشأ هندواروپایی معینی ندارد و آن را از ریشه تمنایی *tʰek-s* به معنای «کوشش برای نیرومند شدن» انگاشته‌اند^۵ (Cheung 2007, p. 402).

چنان‌که ملاحظه می‌شود «تُخشیدن» دارای دو معنای اصلی است. یکی «کوشیدن» که معنای مشهور و پرکاربرد این واژه در متن‌های هندوایرانی است و دیگر «رنج کشیدن»، «آزردن»، «دچار تشویش و اضطراب شدن». «تُخشان» پیشنهادی در بیت شاهنامه صفت فاعلی از معنای دوم «تُخشیدن» و به معنی «اندوه‌گین» و «مضطرب» است. معنای اخیر «تُخشیدن» ضمن اینکه در ریشه tauk- برای این واژه دیده می‌شود، در زبان خوارزمی و متن‌های پهلوی و مانوی هم وجود دارد (Cheung 2007, p. 400) و در گویش سَریکلی (از گویش‌های ایرانی نو غربی متعلق به شاخه پامیری) نیز بازمانده‌است (← حسن‌دوست ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۳۰). همچنین چئونگ برخلاف تقریباً همه فرهنگ‌های فارسی برای «تُخشیدن» در فارسی دری نیز به‌درستی معنای «اندوه» را ذکر کرده‌است (Cheung 2007, p. 400) که از «تُخشان» پیشنهادشده و بیت دیگری از شاهنامه که در ادامه مقاله خواهد آمد تأیید می‌شود. ظاهراً در فارسی تاجیکی هم این لغت با

۵. ایرونی، گویش شرقی آسی/آستی و دیگوری، گویش غربی آن در برخی مناطق قفقاز است (رضایی باغبیدی ۱۳۸۸، ص ۱۸۴)

۶. یکی از محققان (← آریان‌پور کاشانی ۱۳۸۴، ص ۱۹۰) با تصور ریشه هندواروپایی -tekth* و -têkmi* برای «تُخشیدن» واژه‌های زیر را نیز در زبان‌های دیگر با آن هم‌ریشه دانسته‌است که فقط برای آگاهی خوانندگان نقل می‌شود: یونانی: tekton, techno؛ لاتینی: tēxō, tēxtre؛ فرانسوی: tisser؛ اسپانیایی: tejer؛ ایتالیایی: sesere؛ رومانیایی: tēse؛ اسلاوی کهن: tesho, tukati, tesati؛ لهستانی: tkac, tkactwo؛ روسی: tkat, tesla؛ چک: tkát؛ صربی: tkati؛ بوهمی: tkat, tkati؛ لیتوانی: tashyti؛ لتونی: teshu.

تلفظ «س» به جای «ش» (tuxsidan, tuxs) در معنی «نگرانی» و «تشویش» کاربرد دارد^۱
(← حسن دوست ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۳۰؛ منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ص ۱۰۳).

همان‌گونه که اشاره شد حدس نگارنده این است که در بیت

ز گفتارشان خواهر پهلوان
همی بود بخشان و تیره‌روان

(فردوسی ۱۳۸۹، ص ۸۷۳).

«بخشان» در دست‌نویس سن‌ژوزف بیروت و «نُجشان» (حرف اول بی‌نقطه) در نسخه توپقاپوسرای (۹۰۳ قمری)، احتمالاً تصحیفی از صورت «نُخشان: اندوهگین و نگران» است و «بخشان» نگاشته خود نسخه یا «پخشان» و «پخسان» مورد نظر هنینگ و دهخدا حداقل در شاهنامه نمی‌تواند درست باشد. پیشنهاد این تصحیح (بخشان ← نُخشان) بر پایه چند دلیل و قرینه است:

۱. در شاهنامه از «بخشیدن»، «پخشیدن» یا «پخشیدن» به معنای «ملالت» و «رنجوری» هیچ کاربردی وجود ندارد، ولی در مقابل از «نُخشیدن» در هر دو معنای مشهور و مهجور آن چند نمونه استعمال دیده می‌شود که در اینجا به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۱-۱- کیخسرو پس از شنیدن پیام افراسیاب که به پیغامبری شیده فرستاده شده‌است:

بخندید خسرو ز کار نیا
از آن جستن چاره و کیمیا
از آن پس چنین گفت کافراسیاب
پشیمان شده‌ست از گذشتن بر آب
وُرا چشم پرآب و لب پرسخُن
مرا دل پر از دردهای کهن
بکوشد همی تا بُتُخشاندم
به بیشی لشکر بترساندم
نداند که گردنده چرخ بلند
نگردد ببايست روز گزند

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۲۰۲ و ۲۰۳، بیت‌های ۴۹۶-۵۰۰).

در بیت استشهداشده «بُتُخشاندم» فقط ضبط نسخه فلورانس (۶۱۴ قمری) است.^۲ در ده دست‌نویس از نسخه‌های مبنای چاپ دکتر خالقی مطلق به‌جای آن «بپیچاندم» آمده

۷. یادآور می‌شود که «توخس» و «توخسیدن» یا «نُخس» و «نُخشیدن» در کتاب‌های زبان فارسی فرارودی (تاجیکی) (رواقی ۱۳۸۳) و فرهنگ فارسی تاجیکی (شکوری و دیگران ۱۳۸۵) نیامده‌است.

۸. در چاپ عکسی فعلاً موجود از این نسخه واژه دقیقاً و به‌روشنی خوانده نمی‌شود (فردوسی ۱۳۶۹، ص ۴۷۸)، اما دکتر خالقی مطلق آن را «بُتُخشاندم» خوانده‌است.

(← فردوسی ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۲۰۲، زیرنویس ۲۹) که دقیقاً مانند ساده‌گردانی «تُخشان» به «پیچان» در بیت داستان بهرام چوبینه است و نشان می‌دهد که کاتبان در اینجا نیز «تُخشیدن / تُخشاندن» را به «پیچیدن / پیچاندن» تبدیل کرده‌اند. در کنار این، صورت‌های «دل بنخشايدم» در سن‌ژوزف (← فردوسی ۱۳۸۹، ص ۳۹۹)، «ببخشايدم» در لنینگراد (۷۳۳ قمری) و واتیکان (۸۴۸ قمری) و «نبخشاندم» در قاهره (۷۹۶ قمری) گونه‌های تصحیف‌شده ضبط فلورانس و مؤید درستی آن است. جالب است که در این بیت هم دست‌نویس سن‌ژوزف وجه مصحف دیگری از «تُخشاندن» را به شکل «نخشايدم» حفظ کرده‌است.

فعل «تُخشاندم» در این بیت شاهنامه از گونه متعدی‌شده (سببی) «تُخشیدن» به معنای «دچار نگرانی و بیم کردن» است و کیخسرو می‌گوید [افراسیاب] می‌کوشد که مرا [با این سخنان] گرفتار تشویش و ترس و اضطراب کند. در یادداشت‌های شاهنامه «تُخشاندن» در این بیت هم به معنای معروف آن یعنی «کوشانیدن» گرفته شده (← خالقی مطلق ۲۰۰۶، ص ۳۹۵ و نیز ← ص ۱۶۷) که به نظر نگارنده دقیق نیست. این نکته را هم باید گفت که وجه سببی «تُخشیدن» به‌صورت tuxšenidan در معنای «به کوشش واداشتن» در فارسی میانه ترفانی / مانوی هم به‌کار رفته‌است (← بویس ۱۳۸۶، ص ۱۴۳؛ منصوری ۱۳۸۴، ص ۴۲۵) که البته چنان‌که اشاره شد معنای آن با استعمال شاهنامه تفاوت دارد.

۱-۲

چو کودک ز کوشش به نیرو شدی به هر تُخششی در بی‌آهو شدی

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۲۱۴، بیت ۳۰۰).

در نسخه‌بدل‌های چاپ دکتر خالقی مطلق و همکارانشان ضبط نه نسخه «بخششی» است و در سایر دست‌نویس‌ها «پیچش اندر» و «بخشش اندر» آمده، اما در دو نسخه «تُخششی» (بدون نقطه حرف اول) و در دو نسخه دیگر «تُخششی» (بدون نقطه‌های سه حرف اول) نوشته شده‌است (← همان، ج ۶، ص ۲۱۴، زیرنویس ۱۳). ضبط سن‌ژوزف در اینجا «ببخشی» (← ص ۶۳۸) (صورتی از وجه ساده «پیچشی») است، ولیکن دو نسخه سعدلو و حاشیه ظفرنامه، مانند برخی نسخه‌بدل‌های تصحیح دکتر خالقی مطلق «تُخششی» (دو حرف اول بی‌نقطه) و «تُخششی» (حرف نخست بی‌نقطه) دارند (به ترتیب ← فردوسی ۱۳۷۹، ص

۶۶۹؛ مستوفی ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۹۹۷) که راهنمای مصحح به صورت دشوارتر و مصحّف «تُخشش» است و به‌درستی در این چاپ با تصحیح قیاسی انتخاب شده‌است. با دقت در نسخه‌بدل‌ها در اینجا هم تصحیف و ساده شدن «تُخشیدن» به «بخشیدن» و «پیچیدن» دیده می‌شود. در این بیت «تُخشش» به معنای «کوشش» و از معنای معروفِ مصدرِ «تُخشیدن» است.

۱-۳

ز داد و ز رای و ز آهنگ اوی ز بس کوشش و تُخشش و جنگ اوی

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۶، ص ۳۳۷، بیت ۶۰۳).

«تُخشش» ضبط نسخهٔ لنینگراد (۷۳۳ قمری) است. در سایر نسخه‌های استفاده‌شده در این چاپ (← همان، زیرنویس ۱۴) و دو دست‌نویس سن‌ژوزف (ص ۶۶۵) و حاشیهٔ ظفرنامه (ج ۲، ص ۱۰۵۰) «بخشش» آمده که باز شاهد تصحیف و ساده‌گردانی یادشده است. صورت‌های «تحشش» در نسخهٔ واتیکان (۸۴۸ قمری) و «بحشش» (حرف دوم بی‌نقطه) در سعدلو (ص ۶۹۴) نیز ضبط‌های مصحّف «تُخشش» و پشتوانهٔ نسخهٔ لنینگراد است. «تُخشش» در این بیت هم مشابه بیت پیشین در معنی «کوشش» است. صورت کهن‌تر این اسم‌مصدر به شکل *tuxšišn* (با نشانهٔ اسم‌مصدرساز *-išn* به جای *eš*) در پهلوی هم به‌کار رفته‌است (← ابوالقاسمی ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۳۰۴؛ منصوری ۱۳۸۴، ص ۴۲۵؛ Nyberg 2003, vol. 2, p. 197).

نگارنده با قید احتیاط کامل حدس می‌زند که در جای دیگری از شاهنامه هم «تُخشش» به معنای «کوشش» به «بخشش» تصحیف و ساده شده^۱ و آن بیت زیر از داستان رستم و اسفندیار است که رستم پس از بازگشت از نبرد نخست با شهزادهٔ رویین‌تن می‌گوید:

بتابم همی سر ز اسفندیار از آن زور و آن بخشش کارزار

(فردوسی ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۳۹۵، بیت ۱۲۲۲).

۹. در حاشیه باید این نکته را متذکر شد که ضبط‌های «تُخشاندم» و «تُخشش» در سه بیت از تصحیح خالقی مطلق و همکارانشان در هیچ‌یک از چاپ‌های شاهنامه که پیش یا پس از این متن منتشر شده، نیامده‌است.

در اینجا ضبط نسخهٔ بریتانیا / لندن (۶۷۵ قمری) «تَخْشَش» (بدون نقطهٔ حرف اول) است (← فردوسی ۱۳۸۴، برگ ۱۶۶ الف) که در چاپ‌های شاهنامه آن را «بخشش» خوانده‌اند ولی محتمل است که صورت اصلی «تَخْشَش» بوده که در این دست‌نویس، مانند برخی نسخه‌های دیگر در دو بیت پیش، بدون نقطهٔ حرف اول کتابت شده‌است. در بعضی نسخه‌های دیگر این وجه به «پیچش» تبدیل شده (← فردوسی ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۳۹۵، زیرنویس ۱۹) که مجدداً مشابه تصحیف و ساده‌گردانی «تَخْشَان» به «پیچان» و «تَخْشَش» به «پیچش» در بیت‌های قبلی است. «بخشش کارزار» را در بیت رستم و اسفندیار «بهره‌مندی از بخت در کارزار»، «استعداد و مهارت در نبرد» و کنایه از «رویین‌تی» معنی کرده‌اند (برای نمونه ← اسلامی ندوشن ۱۳۷۴، ص ۲۵۵؛ حمیدی ۱۳۸۰، ص ۴۹۸؛ خالقی مطلق ۲۰۰۶، ص ۳۰۶؛ شعار و انوری ۱۳۷۸، ص ۲۰۷؛ کزازی ۱۳۸۴، ص ۷۶۴) که به نظر می‌رسد «تَخْشَش کارزار» در معنای «کوشیدن در جنگ» نسبت به آن دقیق‌تر و روشن‌تر باشد.

۴-۱ در شاهنامه غیر از فعل، اسم‌مصدر و صفت فاعلی از «تَخْشیدن»، معنای «کوشایی» آن در ساخت کهن «أهتوخوشی» به معنای «صنعتگر» هم به‌کار رفته که از hutuxšig پهلوی است و tuxšig در آن از مصدر tuxšidan فارسی میانه در معنی «سعی کردن» است^۱ (در این باره ← تفضلی ۱۳۷۴، ص ۱۱؛ معین ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۳۷):

چهارم که خوانند آهتوخوشی هم از دست‌ورزان با سرکشی

۲. صورت‌های چندگانهٔ «بخسان»، «بخشان»، «پخسان»، «پخشان»، «لخسان»، «یخسان» و واژه‌های مربوط به آن‌ها («بخس»، «پخس»، «پخش»، «تخس»، و «تخش») در شماری از مهم‌ترین فرهنگ‌های فارسی نشان می‌دهد که لغت‌نویسان دربارهٔ وجه یا وجوه درست این واژه / واژه‌ها نظر مشخص و واحدی نداشته‌اند و تردیدی نیست که برخی از ضبط‌های مذکور مصحّف یا تحریف‌شدهٔ یک یا چند گونهٔ اصلی و درست است. بر همین اساس روش علمی ایجاب می‌کند که برای تشخیص ضبط درست این لغت‌ها در هر متنی از منطق درون‌متنی آن اثر استفاده کرد که دربارهٔ شاهنامه، چنان‌که

۱۰. از مهتر طبقهٔ صنعتگران، مسعودی به‌صورت «هتخشبد / تَخْشه بد» نام برده (تفضلی ۱۳۷۴، ص ۱۱، زیرنویس ۶۸؛ مسعودی ۱۳۸۱، ص ۹۷) که از شاهد‌های کاربرد واژه‌ای برگرفته از tuxšidan فارسی میانه در سدهٔ چهارم و متن‌های دورهٔ اسلامی است.

در بند پیشین ملاحظه شد، توجه به کاربردهای مختلف از مصدر «نُخشیدن» و پیشنهاد تصحیح «بخشان» به «نُخشان» است. مطابق این شیوه، اگر مثلاً یکی از وجوه مختلف این لغت در متنی استفاده شده باشد که در آن استعمال‌هایی از مصدر «بخسیدن» یا «بخسیدن» به معنای «رنج کشیدن» و «اندوهناک شدن» وجود داشته باشد، طبعاً تصحیح قیاسی آن به «بخسان» یا «بخشان» روشمندانه‌تر از «نُخشان» پیشنهاد شده برای شاهنامه است.

۳. در متن‌های فارسی دست‌کم دو شاهد دیگر برای تصحیف «نُخش» - البته در معنایی دیگر - و «نُخشان» به «بخش» و «بخشان» وجود دارد که قراین مهمی برای تأیید احتمال تبدیل «نُخشان» به «بخشان» در نسخه سن‌ژوزف شاهنامه است. نمونه نخست در زبده‌التواریخ است که در آن «نُخش» به معنای «نوعی تیر یا کمان» در ترکیب «نُخش افکنان» به «بخش افکنان» تصحیف شده است:

... صندوقها بر پشت فیلان پیراسته و رعداندازان بخش افکنان در جنب صف فیلان ایستاده
 (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۸۵۰).

شاهد دوم این جمله حبیب‌السیر در نعت پیامبر اسلام است:

... چون زبان بیان آنی رسول الله اَلِیکُم بگشاد گردنکشان بخشان عرب و عجم خاک اقدام
 خُتامش را توتیای بصر بصیرت ساختند (خواندمیر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۴).

در اینجا نیز احتمالاً «بخشان» مصحّف «نُخشان» به معنای «نیرومند» است و اگر پیش از آن «و» ربطی نبوده باشد (گردنگشان و نُخشان) باید صفت «گردنکشان» دانسته شود. محتمل است که با جست‌وجوی بیشتر در متون، به‌ویژه با استفاده از پیکره زبانی گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نمونه‌های دیگری نیز برای این تصحیف (نُخشیدن ← بخشیدن / نُخش ← بخش) یافته شود.

۴. از tuxšidan و tuxš در متن‌های فارسی میانه و مانوی صورتهای مختلفی مانند tuxšāg (کوشا)، tuxšāgih (کوشایی)، tuxšišn (کوشش)، tuxšenidan (به کوشش و داشتن)، tuxšāgihā (با کوشایی)، tuxšenitār (کوشا)، tuxših (کوشایی)، tuxšn (کوشش)، tuxšāgihātar (کوشاتر)، tuxšid/t (کوشید)، tuxšist (کوشید)، hutuxš (هنرمند)، hutuxšāk (سخت‌کوش)، hutuxšākih (صنعتگری خوب)، hutuxših (صنعتگری) و... به‌کار رفته است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۶، ص ۲۲۳؛ بویس، ۱۳۸۶،

ص ۴۱۳؛ دینکرد هفتم ۱۳۸۹، ص ۱۱۶ و ۵۴۷؛ فره‌وشی ۱۳۸۶، ص ۲۹۲، ۲۹۳، ۵۶۰ و ۵۶۱؛ مکنزی ۱۳۸۳، ص ۹۲ و ۱۴۹؛ منصوری ۱۳۸۴، ص ۴۲۵؛ منصوری و حسن‌زاده ۱۳۸۷، ص ۱۰۲؛ HENNING 1977, p. 168؛ MEISTERSTEN 2004, p. 331؛ NYBERG 1974, vol. 2, pp. 104, 197, 197. از این رو بسیار بعید می‌نماید که وجوه و استعمال‌های گوناگونی از آن به فارسی دری نرسیده باشد. تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده غیر از «بُتُخشاندم»، «تُخشش» و «تُخشان» - که فعلاً جنبهٔ پیشنهادی دارد - در شاهنامه، واژه‌های دیگری از «تُخشیدن» در متن‌های فارسی و نیز فارسی گفتاری / عامیانه وجود دارد که البته شمار آن‌ها اندک است و شاید همین ندرت کاربرد و ناشناختگی، یکی از دلایل تغییر و تصحیف آن در شاهنامه و متن‌های دیگر باشد.

معروف‌ترین صورت به‌کاررفته از مصدر «تُخشیدن» در زبان فارسی، صفت فاعلی «تُخشا» به معنای «کوشا» است که ظاهراً برای نخستین بار از سدهٔ یازدهم به بعد در فرهنگ‌های فارسی ثبت شده^۱ و در لغت‌نامه‌های پیش از این قرن نیست. در فرهنگ جهانگیری برای این لغت بیتی از ارداویراف‌نامهٔ منظوم شاهد آورده شده است^۲ (← انجو شیرازی ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۷۴۲؛ حسینی مدنی تنوی ۱۳۸۶، ص ۲۹۲). در این منظومه علاوه بر «تُخشا» صفت فاعلی «تُخشان» هم در معنی «کوشا» - و نه معنای «مضطرب» و «آزرده» به‌کار رفته در شاهنامه - آمده است:

همه در کار خود کوشا و تُخشان به هر پیشه یکی زان قوم هُتُخشان زرتشت بهرام پژدو

۱۳۴۳، ص ۱۰۳، بیت (۱۷۲۱).

در یکی از نسخه‌های بخش مفصل‌تر و چاپ‌نشدهٔ برزنامه دو بار واژه «تخش» - با تلفظ taxš در محل قافیه - به معنای «توانا»، «نیرومند»، «چالاک» و در وصفِ رخسِ رستم به‌کار رفته که محتملاً از همان مصدر «تُخشیدن» به معنی «کوشیدن» است:

۱۱. در فرهنگ جهانگیری، برهان قاطع، فرهنگ رشیدی و به تبع آن‌ها بعضی فرهنگ‌های معاصر، مانند فرهنگ نفیسی و لغت‌نامهٔ دهخدا تلفظ «تخشا» (به فتح «ت») و taxšā ضبط شده است که درست نیست و همان‌گونه که هُرن و هوبشمان (۱۳۵۶، ج ۱، ص ۴۷۳) یادآوری کرده‌اند و معین (۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۰۴۹) و ادیب طوسی (۱۳۸۸، الف، ج ۱، ص ۱۶۵) آوانویسی کرده‌اند، تلفظ درست «تُخشا» با ضم «ت» (toxšā) است.

۱۲. در روایت فارسی زرتشتی ارداویراف‌نامه نیز، مانند متن پهلوی آن، واژه «تُخشا» یک بار استفاده شده است (اردای ویراف‌نامه ۲۰۰۹، ص ۳۲).

به زیرش همان کره رخس بود که در گاه جستن عجب نخش بود
(برزونامه، برگ ۴۶ ب).

به رستم یکی بازده رخس را که تا کینه جوید بدان نخش را
(همان، برگ ۱۳۲ ب).

در مثنوی «صفت جنگ» از مثنویات حزین لاهیجی نیز «نخش» به صورت صفت سپر آمده که به احتمال بسیار مصحّف «نخش» به معنای «محکم و مقاوم» و مشابه استعمال برزونامه است:

خدنگ خداوند کوپال و رخس نیستان نمودی سپرهای نخش
(حزین لاهیجی ۱۳۷۴، ص ۷۱۷).

«نخش» در این بیت ضمن اینکه نمونه دیگری از کاربردهای نادر «تُخشیدن» در زبان فارسی است، شاهد مکرری بر تصحیف این واژه در متن‌ها و فرهنگ‌های فارسی نیز هست که در دو نسخه دیوان حزین و متن چاپی آن به «نخش» تبدیل شده است.^۱ «بخشان» در حبیب‌السیر هم که پیش‌تر اشاره شد و نگارنده حدس می‌زند تصحیف شده «نخشان» باشد مورد دیگری از این استعمال‌های کم‌بسامد است.

جزو واژه‌های مصوب در فرهنگستان نخست، ترکیب «تُخشایی ارتش» معادل «صناعت ارتش» انتخاب شده (← واژه‌های نو ۱۳۵۴، ص ۲۴) که هرچند قبول عام و رواج نیافته است، نمونه‌ای برای بهره‌گیری از مصدر کهن و کم‌کاربرد «تُخشیدن» در زبان فارسی است. فرهنگستان کنونی در فهرست‌ها / دفترهایی که تا امروز از واژه‌های تصویب‌شده خود منتشر کرده از این مصدر برای لغت‌سازی و معادل‌گذاری استفاده نکرده است.

افزون بر این موارد، احتمالاً کلمه «نُخس» (toxs) به معنای «شلوغ»^۲ و «نخسی نخسی» (با تلفظ taxsi نه toxsi) در معنای «ترش‌رویی و بدرفتاری» (← پرچمی ۱۳۸۸،

۱۳. بر این اساس «نخش» را هم باید بر صورت‌های پنج‌گانه «بخس»، «پخس»، «پخش»، «تخس»، و «نخش» افزود.

۱۴. در زبان کردی این کلمه به صورت «توخس» (tuXS) به دو معنای «ازکارافتاده» و «چموش» کاربرد دارد (شرفکندی [هزار] ۱۳۸۹، ص ۱۵۳).

ص ۱۶۳) در فارسی عامیانه / گفتاری نیز بازمانده تغییر یافته‌ای از «تُخش» و «تُخشیدن» است. دکتر صادقی در این باره نوشته‌اند

تخس: «شیطان و موذی (کودک)» ظاهراً از فعل «تخشیدن» پهلوی به معنی «کوشش کردن»، «جنگیدن» که در فارسی کلمه «تخشا» از آن باقی مانده‌است گرفته شده‌است و کلمه ظاهراً از یکی از لهجه‌هایی که «شین» در آن‌ها در پاره‌ای موارد به «سین» بدل شده به فارسی راه یافته‌است (صادقی ۱۳۴۹، ص ۳۹۰ و نیز ← دهخدا و دیگران ۱۳۷۷، ذیل «تُخش»؛ حسن‌دوست ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۳۰). این تبدیل «ش» به «س» مشابه کاربرد tuxs به جای tuxš - البته در معنای «مشوش» - در تاجیکی است. در فارسی هروی نیز «تُخش» به معنای «زرنگ» استفاده می‌شود (آصف فکرت ۱۳۷۶، ص ۳۳۶).

درباره «تخش» و «تخشیدن» در زبان فارسی باید به دو نکته هم اشاره کرد؛ یکی اینکه واژه «تُخش» (taxš) که در فرهنگ‌ها به معنای «تیر»، «کمان» یا نوعی از آن‌ها ضبط شده (← دهخدا و دیگران ۱۳۷۷، ذیل «تخش») و از نظر املائی و نه آوایی مشابه واژه «تُخش» (toxš) است، به لحاظ اشتقاق و معنا رابطه‌ای با این لغت ندارد (حسن‌دوست ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۲۹). ثانیاً در برهان قاطع مصدر «تُخشیدن» (taxšidan) به معنای «بالا نشستن» آمده‌است و دکتر معین در زیرنویس صورت‌ها و ریشه‌های سنسکریت، اوستایی و پهلوی «تُخشیدن» در معنای «کوشیدن» و «رنج کشیدن» را برای آن داده‌اند (برهان ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۴۷۶). چون این واژه به معنای «نشستن» ظاهراً شاهد کاربردی در متن‌های کهن فارسی ندارد و در فرهنگ‌های مقدم بر برهان قاطع (سده یازدهم) نیز دیده نمی‌شود، محل تردید و تأمل می‌نماید و شاید از لغت‌های برساخته و متأخر باشد.

نتیجه‌گیری

بر پایه آنچه گفته شد نگارنده پیشنهاد می‌کند که در بیت مورد بحث از داستان بهرام چوبینه در شاهنامه واژه‌ای که در نسخه سن‌روزف «بخشان» و در دست‌نویس توپقاپوسرای (۹۰۳ قمری) «ئجشان» (بدون نقطه حرف اول) است و در همه چاپ‌های شاهنامه «پیچان» آمده به «تُخشان» در معنای «رنجور»، «نگران» و «بیمناک» تصحیح

قیاسی شود. «تُخشیدن» به دو معنای «کوشیدن» و «ملول و مضطرب شدن» از مصدرهای کهن فارسی است که ظاهراً در فرهنگ‌های قدیمی و مهم ثبت نشده و از قرن یازدهم به بعد است که با ورودِ صفتِ فاعلی «تُخشا» از آن در بعضی فرهنگ‌ها این لغت مورد توجه فرهنگ‌نویسان متأخر واقع می‌شود. به همین دلیل و عمدتاً به سبب تصحیف و ساده‌گردانیِ ضبط کلمه‌های مرتبط با این مصدر در نسخه‌ها و چاپ‌های شاهنامه در هیچ‌یک از فرهنگ‌های تخصصی حماسه ملی ایران نیز - غیر از واژه‌نامه ضمیمه یادداشت‌های شاهنامه دکتر خالقی مطلق با سهوی که در معنای یک کاربرد آن هست - نشانی از مشتقات «تُخشیدن» نیست. با این حال اگر این تصحیح پیشنهادی مورد پذیرش محققان شاهنامه و صاحب‌نظران زبان‌شناسی و واژه‌پژوهی واقع شود واژه کهنی بر قاموس لغت‌های شاهنامه و در پی آن، فرهنگ جامع زبان فارسی افزوده خواهد شد و شاید بتوان آن را مبنایی برای تصحیح بعضی گونه‌های مصحف در فرهنگ‌ها و دیگر متن‌های فارسی هم قرار داد.

منابع:

- آریان‌پور کاشانی، منوچهر (۱۳۸۴)، فرهنگ ریشه‌های هندواروپایی زبان فارسی، جهاد دانشگاهی واحد اصفهان، اصفهان.
- آصف فکرت، محمد (۱۳۷۶)، فارسی هروی (زبان گفتاری هرات)، دانشگاه فردوسی، مشهد.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۴)، راهنمای زبان‌های باستانی ایران، دو جلد، سمت، تهران.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۶)، تاریخ زبان فارسی، سمت، تهران.
- ادیب طوسی، محمدامین (۱۳۸۸ الف)، فرهنگ لغات ادبی، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران / دانشگاه مک‌گیل، تهران.
- ادیب طوسی، محمدامین (۱۳۸۸ ب)، فرهنگ لغات بازیافته، به کوشش محمد صنعتکار (سروش)، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران / دانشگاه مک‌گیل، تهران.
- ادیبی (۱۳۸۹)، عجائب‌اللغه، تصحیح محمود مدبری، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرمان، کرمان.
- اردای‌ویراف‌نامه [روایت فارسی زردشتی] (۲۰۰۹)، تصحیح داریوش کارگر، دانشگاه اوپسالا، سوئد.
- اسدی، ابومنصور (۱۳۶۵)، لغت فرس، تصحیح فتح‌الله مجتبابی و علی‌اشرف صادقی، خوارزمی، تهران.
- اسدی، ابومنصور (۱۳۹۰)، لغت فرس به انضمام ملحقات، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، اساطیر، تهران.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۴)، داستان داستان‌ها، آثار، تهران.

انجو شیرازی، میر جمال‌الدین حسین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی، دانشگاه فردوسی، مشهد.

انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، سخن، تهران.
اوبهی هروی، حافظ سلطانعلی (۱۳۶۵)، فرهنگ تحفة الاحباب، تصحیح فریدون تقی‌زاده طوسی و نصرت‌الزمان ریاضی هروی، آستان قدس رضوی، مشهد.

اوحدی بلبانی، تقی‌الدین (۱۳۶۴)، سرمه سلیمانی، تصحیح محمود مدبری، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.
بدرالدین ابراهیم (۱۳۸۱)، فرهنگنامه زفان گویا و جهان پویا (فرهنگ لغت فرس پنج‌بخشی)، به کوشش حبیب‌الله طالبی، پازینه، تهران.

برزونامه، کتابخانه مجلس، دست‌نویس شماره ۶۲۸۵۵.

برهان، محمدحسین بن خلف (۱۳۶۱)، برهان قاطع، پنج جلد، تصحیح محمد معین، امیرکبیر، تهران.
بنداری، قوام‌الدین (۱۴۱۳)، الشاهنامه، دار سعادت الصباح، کویت.
بویس، مری (۱۳۸۶)، فهرست واژگان ادبیات مانوی در متن‌های پارسی میانه و پارتی، ترجمه امید ملاک بهبهانی و ابوالحسن تهامی، بدهش، تهران.

پرجمی، محب‌الله (۱۳۸۸)، فرهنگ شفاهی سخن، به سرپرستی دکتر حسن انوری، سخن، تهران.
تفضلی، احمد (۱۳۷۴)، «چند واژه عالمانه از پهلوی در شاهنامه»، مجله نامه فرهنگستان، سال ۱، شماره ۲، تابستان، صفحه‌های ۱۱-۴.

حافظ ابرو (۱۳۸۰)، زبده‌التواریخ، تصحیح کمال حاج‌سیدجوادی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.

حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۷۴)، دیوان، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار، میراث مکتوب / سایه، تهران.
حسن دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد اول (آ-ت)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

حسین وفایی (۱۳۷۴)، فرهنگ فارسی، ویراسته تن هوی جو، دانشگاه تهران، تهران.
حسینی مدنی تنوی، عبدالرشید (۱۳۸۶)، فرهنگ رشیدی، تصحیح اکبر بهداروند، سیمای دانش، تهران.
حمیدی، بهمن (۱۳۸۰)، شاهنامه‌خوانی (داستان رستم و اسفندیار)، گستره، تهران.
خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۸)، «بررسی و ارزیابی شاهنامه سن ژوزف»، مجله نامه بهارستان، سال ۱۰، شماره ۱۵، صفحه‌های ۱۹۳-۲۱۰.

خالقی مطلق، جلال (۲۰۰۶)، یادداشت‌های شاهنامه، بخش دوم، بنیاد میراث ایران، نیویورک.
خالقی مطلق، جلال (با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی) (۲۰۰۹)، یادداشت‌های شاهنامه، بخش سوم و چهارم، بنیاد میراث ایران، نیویورک.

خواندمیر (۱۳۸۰)، حبیب‌السیر، زیر نظر دکتر سید محمد دبیرسیاقی، چ ۴، خیام، تهران.

دهخدا، علی‌اکبر (و دیگران) (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.
دینکرد هفتم (۱۳۸۹)، به کوشش محمدتقی راشد‌محصل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

رامپوری، غیاث‌الدین (۱۳۶۳)، غیاث‌اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران.
رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۸۸)، تاریخ زبان‌های ایرانی، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
رواقی، علی (با همکاری شکبیا صیاد) (۱۳۸۳)، زبان فارسی فرارودی (تاجیکی)، هرمس، تهران.
رودکی، ابو عبدالله (۱۳۷۸)، دیوان، تصحیح جعفر شعار، قطره، تهران.

زرتشت بهرام پژدو (۱۳۴۳)، ارداویراف‌نامه منظوم، به کوشش رحیم عفیفی، دانشگاه مشهد، مشهد.
شرفکندی (هه‌ژار)، عبدالرحمان (۱۳۶۹)، فرهنگ کردی - فارسی، سروش، تهران.
شعار، جعفر (و انوری، حسن) (۱۳۷۸)، رزم‌نامه رستم و اسفندیار، ویرایش دوم، قطره، تهران.
شکوری، محمدجان (و دیگران) (۱۳۸۵)، فرهنگ فارسی تاجیکی، برگردان از خط سیریلیک و تصحیحات: محسن شجاعی، فرهنگ معاصر، تهران.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۴۹)، «درباره چند لغت عامیانه فارسی»، مجله سخن، دوره بیستم، شماره ۴ و ۵، شهریور و مهر، صفحه‌های ۳۸۹-۳۹۴.
صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۲)، «لغت فرس اسدی در سفینه تبریز»، مجله نامه بهارستان، سال ۴، شماره ۱ و ۲، زمستان، صفحه‌های ۱۶۵-۱۹۴.

فرخی، علی‌بن جولوغ (۱۳۸۵)، دیوان، تصحیح محمد دبیرسیاقی، زوار، تهران.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹)، شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه کتابخانه ملی فلورانس مورخ ۶۱۴ قمری)، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی / دانشگاه تهران، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹)، شاهنامه همراه با خمسه نظامی، با مقدمه فتح‌الله مجتبایی، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا به شماره Add, 21, 103 مشهور به شاهنامه لندن)، نسخه‌برگردانان: ایرج افشار و محمود امیدسالار، طلایه، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، با همکاری محمود امیدسالار (دفتر ششم) و ابوالفضل خطیبی (دفتر هفتم)، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، شاهنامه (نسخه‌برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری، کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره NC.43)، به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی، طلایه، تهران.

فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (منسوب به قطران) (۱۳۸۰)، تصحیح علی‌اشرف صادقی، سخن، تهران.

فروه‌وشی، بهرام (۱۳۸۶)، فرهنگ زبان پهلوی، دانشگاه تهران، تهران.

قریب، بدرالزمان (۱۳۷۴)، فرهنگ سعیدی، فرهنگان، تهران.

قواس غزنوی، فخرالدین مبارک‌شاه (۱۳۵۳)، فرهنگ قواس، به اهتمام نذیر احمد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

قوام فاروقی، ابراهیم (۱۳۸۵)، شرفنامه مَیّری، تصحیح و تعلیقات حکیمه دبیران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۸۴)، نامه باستان، جلد ۶، سمت، تهران.

لازار، ژیلبر (۱۳۴۱)، اشعار پراکنده قدیم‌ترین شعرای فارسی‌زبان، قسمت ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه، تهران.

محمدپادشاه (۱۳۶۳)، فرهنگ آندراج، هفت جلد، تصحیح محمد دبیرسیاقی، کتابفروشی خیام، تهران.
مدبری، محمود (۱۳۷۰)، شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان در قرن‌های ۳، ۴ و ۵ هجری قمری، بانوس، تهران.

مستوفی، حمدالله (۱۳۷۷)، ظفرنامه به انضمام شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا Or. ۲۸۳۳)، مرکز نشر دانشگاهی / آکادمی علوم اتریش، تهران / وین.

مسعودی، علی‌بن حسین (۱۳۸۱)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی و فرهنگی، تهران.

معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، شش جلد، امیرکبیر، تهران.

معین، محمد (۱۳۸۴)، مزدیسنا و ادب پارسی، دانشگاه تهران، تهران.

مقیم تویسرکانی، محمد (۱۳۶۲)، فرهنگ جعفری، تصحیح سعید حمیدیان، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.

مکنزی، دیوید نیل (۱۳۸۳)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

منصوری، یدالله (۱۳۸۴)، بررسی ریشه‌شناختی فعل‌های زبان پهلوی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

منصوری، یدالله (و) حسن‌زاده، جمیله (۱۳۸۷)، بررسی ریشه‌شناختی افعال زبان فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

نخجوانی، محمدبن هندوشاه (۱۳۵۵)، صحاح‌الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

نقیسی (ناظم‌الاطبا)، علی‌اکبر (۱۳۵۵)، فرهنگ نفیسی، خیام، تهران.

واژه‌های نو (تا پایان سال ۱۳۱۹)، (۱۳۵۴)، فرهنگستان زبان ایران، تهران.
هرن، پاول (و) هوبشمان، هاینریش (۱۳۵۶)، اساس اشتقاق فارسی، ترجمه و تنظیم جلال خالقی مطلق،
جلد ۱، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

Bartholomae, Christian (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Cheung, Johnny (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Brill, Leiden, Boston.

Henning, W.B. (1977), "Das Verbum des Mittelpersischen der Turfanfragmente", *Acta Iranica* 14, E. J. Brill, Leiden, pp. 158-395.

Meisterernst, Desmond Durkin (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout, Belgium, Brepols.

Nyberg, Henrik Samuel (2003), *Manual of Pahlavi*, Asātir, Tehran.

مشخصات چاپ‌ها و تصحیحات شاهنامه که بررسی شده اما در متن مورد استفاده و ارجاع
نبوده‌است:

فردوسی، ابوالقاسم (۱۲۷۲ قمری)، شاهنامه، چاپ سنگی اولیا سمیع شیرازی.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، شاهنامه (چاپ بمبئی ۱۲۷۶ قمری)، تصحیح و توضیح محمدتقی بهار، به
کوشش علی میرانصاری، استاد، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۳۳)، شاهنامه، تصحیح ژول مول، با مقدمه محمد امین ریاحی، سخن، تهران.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵)، شاهنامه، به کوشش محمد رضائی، پدیده (کلاله خاور) / گوتنبرگ،
تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی و سعید نفیسی، به
اهتمام بهمن خلیفه، طلایه، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، قطره، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۵)، شاهنامه، ویرایش مهدی قریب و محمدعلی بهبودی، توس، تهران.
فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، نامه باستان، ویرایش و گزارش میرجلال‌الدین کزازی، سمت، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، ویرایش مهدی قریب، دوستان، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۴)، شاهنامه (براساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، قطره، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹)، شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، شاهنامه‌پژوهی، اصفهان.